

سیرهٔ حکومتی

امام علی (ع)

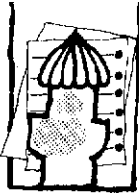
محمد محمدی ری شهری



نشست نهم از سلسله نشست‌های حدیث‌پژوهی، با عنوان «سیری در سیره حکومتی امام علی (ع) در منابع فریقین»، به همت مرکز تحقیقات دارالحدیث، صبح روز پنج‌شنبه ۱۳۷۹/۸/۱۹، در تالار مدرسه دارالشفای قم و با حضور جمع کثیری از محققان، دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان به سیره و سخن امام علی (ع) برگزار شد. سخنران این نشست، حجة الاسلام و المسلمین محمد محمدی ری شهری (رئیس مؤسسه فرهنگی دارالحدیث) بود که در پایان به پرسش‌های حاضران در زمینه موضوع بحث، پاسخ گفت. متن پیش‌رو، حاصل این نشست است که توسط ایشان، مجدداً تنظیم و تکمیل شده است.

مقدمه

در سال امام علی بن ابی طالب (ع)، و در کشوری که به نام آن بزرگوار است و مدعی است که حکومتی به پیروی از آن حضرت تشکیل داده، مهم‌ترین مسئله‌ای که شایسته است مورد



توجه پژوهشگران، بویژه در حوزه های علمیه و بالأخص حوزه علمی قم قرار گیرد، «سیره حکومتی» آن بزرگوار است و با تکیه بر منابع معتبر فریقین، باید تبیین شود که آن حضرت، در دوران حکومت خود، چگونه جامعه اسلامی را اداره کرد؟

شایسته ترین رهبر سیاسی پس از پیامبر (ص)

منابع فریقین، اتفاق دارند که امیرمؤمنان (ع)، پس از پیامبر اسلام، بهترین و شایسته ترین فرد برای اداره جامعه اسلامی بود. این موضوع، به تفصیل در جلد دوم موسوعه الامام علی بن ابی طالب (ع) فی الکتاب والسنة والتاریخ، اثبات شده است که به یک نمونه از اسناد آن در این جا اشاره می کنیم.

در بسیاری از مصادر معتبر فریقین آمده که افراد مختلفی به عنوان نامزد خلافت، نزد پیامبر اسلام (ص) مطرح شدند؛ اما آن حضرت نپذیرفت، تا این که نام علی بن ابی طالب (ع) ذکر شد. پیامبر اسلام فرمود:

اما والذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة اجمعین اکتعین.^۱

و در نقل دیگر آمده:

والذی لا إله غیره لو بايعتموه و اطعتموه ادخلتکم الجنة اکتعین.^۲

و در نقل سوم آمده:

لا یفعلون، ولو فعلوا دخلوا الجنة اجمعین.^۳

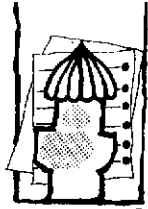
نه تنها پیامبر اسلام بارها تصریح کرده بود که علی (ع) شایسته ترین فرد برای رهبری پس از اوست، بلکه رقبای سیاسی امام که جای او را گرفتند نیز این حقیقت را می پذیرفتند. در جلد سوم موسوعه، داستان ارزیابی خلیفه دوم را از نامزدهای خلافت پس از خود، تحت عنوان «رای عمر فی من رشحهم للخلافة»، از منابع شیعه و سنی نقل کرده ایم که

۱. ر.ک: موسوعه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۱۳۹.





وقتی از عمر، دربارهٔ افراد شورای شش نفری - که برای تعیین خلیفهٔ پس از خود تعیین کرده بود - سؤال می‌شود، برای هر یک، عیب و نقصی ذکر می‌کند. دربارهٔ عبدالرحمان بن عوف می‌گوید: «رجلٌ مُمَسِّکٌ؛ او مردی بخیل است». دربارهٔ سعد بن ابی وقاص می‌گوید: «مؤمنٌ ضعیفٌ؛ مؤمنی ناتوان است». دربارهٔ طلحه می‌گوید: «رجلٌ یناول للشرف والمدیح...؛ متکبر است و دنبال پول و ستایش مردم». دربارهٔ زبیر می‌گوید: «یومٌ انسانٌ و یومٌ شیطانٌ؛ یک روز، انسان است و روز دیگر، شیطان». دربارهٔ عثمان، چنین اظهار نظر می‌کند: «إن ولیَّ حمل ابن ابی معیط و بنی امیه علی رقاب الناس...؛ اگر به حکومت برسد، ابن ابی معیط و و بنی امیه را بر مردم مسلط می‌کند». اما وقتی نام علی(ع) برای خلافت برده می‌شود، چنین تصریح می‌کند:

لو ولیهم تحمّلهم علی منهج الطريق، فاخذ المحجة الواضحة.^۴

و در روایتی دیگر آمده که گفت:

لئن ولیهم لیاخذنهم بمرّ الحق.^۵

و در حدیثی دیگر آمده:

اما إن ولی امرهم حملهم علی المحجة البيضاء والصرائط المستقیم.^۶

اما با این وصف، این که چرا او نگذاشت علی(ع) زمام امور را به دست بگیرد، دلایل

دیگری داشت که در جای خود، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.^۷

باری! امام علی(ع) پس از بیست و پنج سال، بالاخره زمام امور را در جامعهٔ اسلامی به دست گرفت و بر کشور پهناوری حکومت کرد که در زمان پیامبر اسلام وجود نداشت و در فضایی از مخالفت های داخلی درگیر شد که پیامبر(ص) در آن قرار نگرفته بود. اکنون حکومتی که می‌خواهد از حکومت علوی الگو بگیرد، در نخستین گام، باید ببیند که:

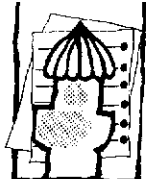
۴. همان، ج ۳، ص ۹۹.

۵. همان، ص ۱۰۴.

۶. همان، ص ۱۰۳.

۷. همان، ص ۶۶: «الذرائع فی قرار السقیفة».





علی(ع)، چگونه حکومت کرد؟ مبانی او در حکومت، چه بود؟ و در زمینه های مختلف اداری، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، امنیتی، جنگی، قضایی و بین المللی، از کدام سیاست پیروی می کرد؟ علاوه بر این، اصلاحات مهدوی نیز همان اصلاحات علوی است و بقية الله الاعظم و نیز هنگام ظهور، سیره جدش امیرالمؤمنین(ع) را تعقیب خواهد کرد.^۸

مهم ترین نکات پژوهشی در سیره حکومتی امام علی(ع)

به نظر می رسد که مهم ترین نکاتی که در مورد سیره حکومتی امام علی(ع) باید مورد پژوهش قرار گیرند، عبارت اند از:

- ۱- مبانی حکومت امام علی(ع)،
 - ۲- سیره امام در اصلاحات،
 - ۳- دلایل تنها ماندن امام و عدم استمرار سیاست های ایشان در جامعه اسلامی،
 - ۴- و بالاخره، این که: آیا سیره حکومتی امام علی(ع)، قابل الگوگیری است یا نه؟
- منابعی که می تواند پژوهشگران را در پاسخ به این چند پرسش و امثال آنها یاری دهد، در موسوعة الإمام علی بن ابی طالب(ع) فی الکتاب و السنة و التاریخ، گرد آوری شده است.

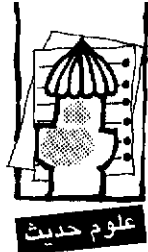
در دیداری که اخیراً همراه با همکاران مرکز تحقیقات دارالحدیث با مقام معظم رهبری داشتیم،^۹ ایشان فرمودند که این موسوعه (دانش نامه)، باید به عنوان منبع کتاب های گوناگون درباره ابعاد شخصیتی امام علی(ع) برای اقشار مختلف جامعه، مورد بهره برداری قرار گیرد.

باری؛ موسوعة الامام علی(ع)، از غنی ترین منابع تحقیق درباره سیره حکومتی آن امام همام است. آنچه در این همایش، موضوع بررسی ماست، «سیری در سیره حکومتی

۸. این مسئله، به طور جداگانه، در همایش پژوهشی «امر به معروف و نهی از منکر»، قرار گرفت.

۹. در این دیدار که در آستانه میلاد فرخنده حضرت امیرالمؤمنین (۱۲ رجب ۱۴۲۱ برابر با ۱۹ مهر ۱۳۷۹) انجام گرفت، اولین دوره موسوعة الامام علی(ع) تقدیم ایشان گردید.





امام علی (ع) است؛ اما «تیین» سیره حکومتی ایشان، فرصتی دیگر می‌طلبد.^{۱۰} اکنون با عنایت به این مقدمه، به سه محور اساسی از سیره حکومتی علی (ع) که برای امروز ما بسیار آموزنده‌اند، اشاره داریم:

۱. مردم‌داری در حکومت علوی

بقا و تداوم حکومت‌ها، رابطه مستقیم با رضایت مردم دارد. از این رو، مردم‌داری، برای زمامداران، یک سیاست اجتناب‌ناپذیر است. در این جا ما می‌خواهیم جایگاه مردم‌داری و تأمین رضایت مردم را از نگاه امام علی (ع) و در سیره حکومتی او مورد بررسی قرار دهیم. در این زمینه، ذکر چند نکته، قابل توجه است:

الف. اهتمام به رضایت عموم مردم

برخلاف آنان که تصور می‌کنند امام علی (ع)، به رضایت عامه مردم توجه نداشت و چنین می‌پندارند که رضای مردم، در برابر رضای خداوند متعال است، در سیره حکومتی علوی، تأمین رضایت توده‌های مردم، یکی از اصول مهم سیاسی برای کشور داری است. از نگاه امام علی (ع)، تأمین خواسته‌های مشروع مردم و راضی ساختن آنان، نه تنها در برابر رضای خداوند نیست، بلکه در جهت تأمین رضای حق تعالی است. امام (ع) در عهدنامه معروف خود به مالک اشتر، چنین توصیه می‌کند:

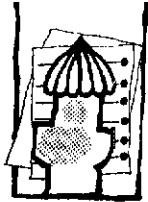
لیکن أحب الامور إليك أوسطها في الحق وأعمها في العدل وأجمعها لرضا الرعية، فإن سخط العامة يجحف برضا الخاصة وإن سخط الخاصة يُغتفر مع رضا العامة.^{۱۱}

باید از کارها آن را بیشتر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فرو ماند، و عدالت را فراگیرنده بود و رضایت مردم را بهتر تأمین نماید؛ چرا که نارضایتی

۱۰. ر.ک: سیاست نامه امام علی (ع).

۱۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.





عمومی، رضایت خواص را بی اثر گرداند و نارضایتی خواص، اگر عامه مردم

راضی باشند، زیانبار نخواهد بود.

و در بخش دیگری از این عهدنامه آمده است:

واشعر قلبك الرحمة للرعية والمحببة لهم واللفظ بهم... فإنهم صنفان: إما أخ

لك فى الدين أو نظير لك فى الخلق.^{۱۲}

قلب خود را با مهربانی و محبت و لطف به مردم پیوشان که آنان، دو دسته اند: یا

برادر دینی تواند و یا در آفرینش، همانند تو.

سیره عملی امام نیز چنین بود و همه کسانی که در حکومت او زندگی می کردند، از

مهر و محبت او برخوردار بودند، تا آن جا که در مورد خلخالی که از یک زن غیر مسلمان

تحت حکومت او به غارت می رود، می فرماید:

اگر به خاطر این حادثه، مسلمانی از تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد؛ بلکه از نگاه

من، سزاوار و بجاست.^{۱۳}

نکته ای که جالب است به آن اشاره شود، این است که در نقل تحف العقول از

عهدنامه مالک اشتر، نکات مهم و ارزنده ای وجود دارد که در نهج البلاغه، نیامده

است.^{۱۴} یکی از آن موارد، این است که امام خطاب به مالک می فرماید:

فاعمل فيما وليت عمل من يحب أن يذخر حسن الثناء من الرعية والمثوبة عن الله

و رضا من الإمام.^{۱۵}

یعنی در نظام اسلامی، مسئولان و کارگزاران، باید به گونه ای عمل کنند که هم مردم از

آنان تعریف کنند، هم خدا را راضی نمایند و هم رهبر را. به سخن دیگر، رضای مردم در نظام

اسلامی، در راستای رضای خداوند متعال است و تلاش برای تحصیل آن، لازم و ضروری.

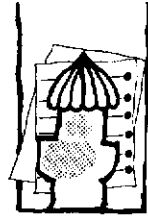
۱۲. همان جا.

۱۳. همان، خطبة ۱۲۷.

۱۴. این تفاوت ها در موسوعة الامام علی (ع) آورده ایم، ر.ك: ج ۴، ص ۲۲۵ و ۲۳۳ و ۲۳۴ (پاورقی ها).

۱۵. تحف العقول، ص ۱۳۸.





ب. مردم سالاری دینی در سیره علوی

مردمداری در سیره علوی، همان است که در ادبیات سیاسی امروز، از آن به مردم سالاری دینی تعبیر می شود. تفاوت مردم سالاری دینی با مردم سالاری غیر دینی، این است که در مردم سالاری غیر دینی، خواست مردم مورد توجه دستگاه حاکم است؛ اما در مردم سالاری دینی، نیاز مردم.

به دیگر سخن، نظامی که مبتنی بر مردم سالاری غیر دینی است، رضایت مردم را از حکومت، در تأمین خواست آنان جستجو می کند؛ چه خواست آنان با منافع واقعی آنان منطبق باشد و چه نباشد و حتی ضد منافع واقعی آنان باشد. مثلاً اگر اکثر مردم، خواهان مجاز بودن استعمال مواد مخدر باشند، در حکومتی که مبتنی بر مردم سالاری غیر دینی است، استعمال موارد مخدر، قانونی خواهد شد؛ اما در حکومتی که مبتنی بر مردم سالاری دینی است، تأمین منافع واقعی جامعه، بر تأمین خواست آنان تقدم دارد و مردم سالاری و مردمداری و تأمین رضایت مردم، از طریق تأمین نیازهای واقعی آنان تحقق پیدا می کند.

هنگامی که امام علی (ع) محمد بن ابی بکر را به حکومت مصر منصوب کرد، ضمن رهنمودهایی به او نوشت:

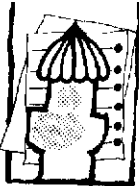
ولا تُسخط الله برضى احد من خلقه؛ فإن فى الله خلفاً من غيره، و ليس من الله

خلف فى غيره. ۱۶

برای راضی کردن هیچ کس خداوند را ناراضی مکن؛ زیرا [رضایت] خدا جایگزین رضایت غیر او خواهد شد؛ اما هیچ چیز جایگزین رضایت خدا نخواهد شد.

تأمین رضایت خداوند متعال، در واقع، تأمین نیازهای واقعی جامعه است، هر چند برخلاف میل جامعه باشد؛ چرا که خداوند، نیازی به انسان ها ندارد که با تأمین خشنودی آنان خشنود شود و در صورت عدم تأمین رضایتشان ناراضی گردد. نکته مهمی که امام در این سخن بدان اشارت فرموده، این است که در مردم سالاری دینی، هر چند در برخی





موارد، خواست مردم مورد توجه حکومت نیست؛ اما منافع واقعی آنان، تأمین می شود و رضایت مردم، دیر یا زود، حاصل خواهد شد و حکومت، ضربه نخواهد خورد و به تعبیر زیبای علی(ع)، رضایت خداوند متعال، جایگزین رضایت غیر او خواهد شد. اما حکومتی که خواست مردم را در نظر می گیرد و به نیازهای واقعی آنان توجه نمی کند، هر چند رضایت عاجل آنان را فراهم سازد، لیکن عدم تأمین نیازهای واقعی جامعه، سرانجام آن حکومت را از پای در خواهد آورد.

ج. تعارض اصلاحات و مردم‌داری

یکی از نکات بسیار مهم و آموزنده در سیره حکومتی علوی، سیاست امام در مورد تعارض اصلاحات و مردم‌داری است.

امام علی(ع)، فلسفه پذیرفتن بیعت مردم را ایجاد اصلاحات در جامعه اسلامی اعلام کرده بود؛ اما اصلاحات، بدون وجود زمینه اجتماعی امکان پذیر نیست. پس از کشته شدن عثمان، زمینه اصلاحات اداری و اقتصادی به دلیل قیام مردم علیه این گونه مفاسد، فراهم بود. از این رو، امام(ع) با همه مشکلاتی که اصلاحات اداری و اقتصادی در پی داشت، از همان روزهای نخست حکومت، سیاست اصلاحات اداری و اقتصادی را با قاطعیت تمام به اجرا گذاشت؛ اما بخشی از اصطلاحات فرهنگی، زمینه اجتماعی نداشت و لذا انجام دادن آنها، فوراً امکان پذیر نبود و نیاز به زمان داشت تا حکومت علوی تثبیت شود. امام علی(ع) در این باره می فرمود:

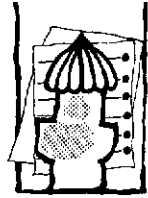
لو استوت قدامی من هذه المداحض، لغيرت اشیاء.^{۱۷}

اگر دوپایم در این لغزشگاه استوار مانند، چیزهایی را دگرگون می کنم.

امام علی(ع) به آسانی و به فوریت نمی توانست با فرهنگی که مردم در طول بیست و پنج سال با آن خو گرفته بودند، مبارزه کند؛ چرا که این پیکار، نارضایتی توده‌های مردم و اختلاف امت را در پی داشت. امام(ع) در یک سخنرانی که برای جمعی از خواص خود

۱۷. ر. ک: موسوعة الامام علی(ع)، ج ۴، ص ۱۲۱ (ح ۱۳۵۰) و ۲۶۴ (ح ۱۶۷۷).





داشت و مرحوم کلینی در جلد هشتم الکافی آورده و ما در جلد چهارم موسوعه امام علی (ع) تحت عنوان «تعدّر بعض الإصلاحات» آن را نقل کرده ایم، ضمن تحلیل ارزنده ای، بخشی از انحرافات فرهنگی جامعه اسلامی آن روز را بیان کرده و توضیح داده است که اگر می توانستم، این انحرافات را اصلاح می کردم؛ اما به دلیل این که زمینه اجتماعی فراهم نیست، از آن صرف نظر می کنم.

بنابراین، در تعارض اصلاحات فرهنگی با مردم‌داری، در سیره علوی، به دلیل فراهم نبودن زمینه مبارزه با انحرافات فرهنگی، مردم‌داری مقدم می شود و انجام دادن بخشی از اصلاحات فرهنگی، به فرصت مناسب موكول می گردد. همچنین امام از برخی اصلاحات قضایی نیز به همین دلیل، چشمپوشی کرده به شریح دستور داد:

اقض کما کنت تقضی، حتی تجتمع امر الناس.^{۱۸}

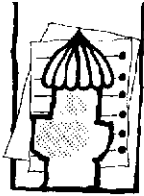
همان طور که [در حکومت های گذشته] قضاوت می کردی قضاوت کن، تا وحدت کلمه مردم، خدشه دار نشود.

۲. به رسمیت شناختن حقوق مردم در حکومت علوی

یکی دیگر از محورهای مهم و آموزنده در سیره حکومتی علوی که امروز خیلی کاربرد دارد، اعتراف به حقوق مردم است:

یکی از چیزهایی که رضایت عموم بدان بستگی دارد، این است که حکومت [حاکم] با چه دیدی به توده مردم و به خودش نگاه می کند: با این چشم که آنها برده و مملوک اند و خود، مالک و صاحب اختیار است؟ و یا با این چشم که آنها صاحب حق اند و او خود، تنها وکیل و امین و نماینده است؟ در صورت اول، هر خدمتی انجام دهد، از نوع بیماری است که مالک یک حیوان برای حیوان خویش انجام می دهد، و در صورت دوم، از نوع خدمتی است که یک امین صالح انجام می دهد. اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از





هر نوع عملی که مُشعر بر نفی حاکمیت آنها باشد، از شرایط اوکیه جلب رضا و

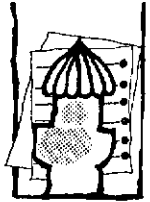
اطمینان آنان است. ۱۹

استاد شهید مطهری (ره) در تحلیلی عالمانه، یکی از علل عمده گرایش به مادیگری را در قرون جدید، این اندیشه خطرناک و گمراه کننده می داند که مسئولیت در برابر خدا، مستلزم عدم مسئولیت در برابر خلق است و حق الله، جانشین حق الناس است و حق حاکمیت ملی، مساوی است با بی خدایی:

در قرون جدید - چنان که می دانیم -، نهضتی بر ضدّ مذهب در اروپا برپا شد و کم و بیش، دامنه اش به بیرون دنیای مسیحیت هم کشیده شد. گرایش این نهضت به طرف مادیگری بود. وقتی که علل و ریشه های این امر را جستجو می کنیم، می بینیم یکی از آنها نارسایی مفاهیم کلیسایی، از نظر حقوق سیاسی است. ارباب کلیسا و همچنین برخی فیلسوفان اروپایی، نوعی پیوند تصّعی میان «اعتقاد به خدا» از یک طرف، و «سلب حقوق سیاسی و تثبیت حکومت های استبدادی» از طرف دیگر، برقرار کردند. طبعاً نوعی ارتباط مثبت میان «دموکراسی و حکومت مردم بر مردم» و «بی خدایی» فرض شد. چنین فرض شد که یا باید خدا را بپذیریم و حق حکومت را از طرف او تفویض شده به افراد معینی که هیچ نوعی امتیاز روشنی ندارند، تلقی کنیم و یا خدا را نفی کنیم تا بتوانیم خود را ذی حق بدانیم.

از نظر روانشناسی مذهبی، یکی از موجبات عقبگرد مذهبی، این است که اولیای مذهب، میان مذهب و یک نیاز طبیعی، تضاد برقرار کنند؛ مخصوصاً هنگامی که آن نیاز، در سطح افکار عمومی ظاهر شود. درست در مرحله ای که استبدادها و اختناق ها در اروپا به اوج خود رسیده بود و مردم، تشنه این اندیشه بودند که حق حاکمیت، از آن مردم است، [از سوی] کلیسا یا طرفداران کلیسا و یا با اتکا به افکار کلیسا، این فکر عرضه شد که مردم در زمینه حکومت، فقط





تکلیف و وظیفه دارند، نه حق. همین کافی بود که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را بر ضد کلیسا، بلکه بر ضد دین و خدا به طور کلی، برانگیزد. این طرز تفکر، هم در غرب و هم در شرق، ریشه‌ای بسیار قدیمی دارد.^{۲۰}

بر اساس این تفکر خطرناک، مردم، هیچ‌گونه حقی بر امام و رهبر ندارند و ولایت و رهبری دینی، مساوی است با سلب حقوق سیاسی و اجتماعی مردم، و در یک جمله، رهبر، مخدوم است و مردم همگی خادم! بدیهی است حکومتی که بر مبنای این فلسفه حرکت کند، فاقد پشتوانهٔ مردمی است و رهبری که دارای چنین اعتقادی دربارهٔ حقوق مردم باشد، از رضایت و حمایت مردم برخوردار نخواهد بود.

حقوق متقابل مردم و رهبری

از نگاه امام علی(ع)، نه تنها حق رهبری سیاسی منافاتی با حقوق مردم ندارد، بلکه حق رهبر سیاسی مردم، در گرو ادای حقوق آنان از سوی رهبر است و مردم، در صورتی موظف به اطاعت و حمایت از رهبر هستند که حقوق آنان در نظام تحت فرمان او رعایت شود. امام علی(ع) در این زمینه چنین فرموده است:

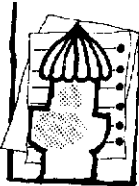
أما بعد؛ فقد جعل الله سبحانه لي عليكم حقاً بولاية أمركم، ولكم عليّ من الحقّ مثل الذي لي عليكم، فالحقّ أوسع الأشياء في التواصف واضيقها في التناصف، لايجري لأحد إلا جري عليه، ولايجري عليه إلا جري له.^{۲۱}

اما بعد؛ همانا خداوند سبحان با سرپرستی و ولایت در کارهایتان، حقی برای من بر عهده شما گذاشته است و در مقابل، برای شما نیز همانند آن، حقی برگردن من نهاده است. پس حق، در مقام توصیف، از همه چیزها فراخ تر و در مقام انصاف در عمل، تنگ ترین و باریک ترین است. حق به سود کسی نیست، مگر آن که به زیان او نیز هست، و بر زیان کسی نیست، مگر این که به سود او نیز خواهد بود.

۲۰. همان، ص ۱۱۹.

۲۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۱۶.





آن حضرت، در سخنی دیگر، حقوق متقابل مردم و رهبری را چنین بیان می کند:

حَقُّ عَلِيِّ الْإِمَامِ أَنْ يَحْكُمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَأَنْ يُؤَدَّى الْأَمَانَةَ؛ فِإِذَا فَعَلَ فَحَقُّ عَلِيٍّ
النَّاسِ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَأَنْ يَطِيعُوا، وَأَنْ يَجِيبُوا إِذَا دُعُوا. ۲۲

بر امام لازم است که طبق آنچه خداوند مقرر کرده است، حکومت کند و امانتی را که خداوند به او سپرده است، ادا نماید. هرگاه چنین کرد، بر مردم واجب است که سخنش را بپذیرند و فرمانش را اطاعت کنند و هنگامی که فراخوانده می شوند، اجابت نمایند.

در سیره حکومتی علوی، نه تنها حقوق مردم در برابر حقوق خدا نیست و نه تنها حقوق رهبر در گرو حقوق مردم است؛ بلکه حقوق مردم، مقدم بر حقوق خداوند متعال است. علی(ع) در این باره می فرماید:

جَعَلَ اللَّهُ حَقَّ عِبَادِهِ مَقْدَمَةً لِحَقَّقِهِ؛ فَمَنْ قَامَ بِحَقَّقِ عِبَادِ اللَّهِ، كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًا
إِلَى الْقِيَامِ بِحَقَّقِ اللَّهِ. ۲۳

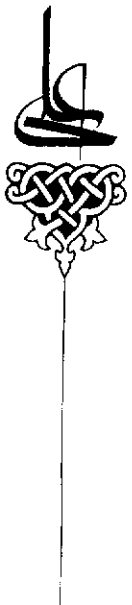
خداوند، حقوق بندگان خود را بر حقوق خود، مقدم داشت. پس کسی که برای ادای حقوق بندگان خدا قیام کند، این اقدام، به قیام برای ادای حقوق الهی می انجامد.

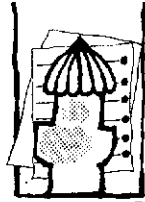
۳. حق انتقاد در حکومت علوی

حق انتقاد، حقی است برای برپاداشتن سایر حقوق. احیای این حق، می تواند از استبداد - که خطرناک ترین آفت حکومت ها است -، پیشگیری کند. در جامعه ای که انتقاد آزاد است، مردم می توانند ضعف ها و کاستی های مدیران حاکم را بازگو کنند، دولت مردان بهتر می توانند نقاط ضعف کارهای خود را مشاهده کنند و با فساد و بی عدالتی به مبارزه برخیزند و خدمات ارزنده تری ارائه نمایند. عکس آن نیز صادق است؛ زیرا نبودن حق انتقاد، زمینه را برای رشد چاپلوسان و تملق گویان باز می کند، نقاط ضعف حکومت پنهان می ماند، فساد و تباهی در دستگاه های دولتی رشد می کند و ارزش ها و در رأس آنها

۲۲. کنز العمال، ح ۱۴۳۱۳؛ جامع البیان، الطبری، ج ۵، ص ۲۰۰.

۲۳. موسوعه الامام علی(ع)، ج ۴، ص ۲۳۱.





عدالت اجتماعی از بین می‌رود.

امام علی(ع) پس از پیامبر اکرم، رهبری «کامل» و بنابر دلایل محکم، «معصوم» بود و درستی آرا و اندیشه‌ها و اقدامات او تردید ناپذیر است؛ ولی در عین حال، نه تنها به مردم اجازه می‌داد که از او انتقاد کنند، بلکه به جد از ایشان می‌خواست که از تملق‌گویی و چاپلوسی - که عادت‌های همگانی در برخورد با رهبران جبار و مستکبر است - اجتناب ورزند و اگر برخی آرا و دیدگاه‌ها و یا کارهای او را نادرست می‌دانند، بی‌پروا از او انتقاد نمایند و مطمئن باشند که او از انتقاد، نمی‌رنجد؛ بلکه از تملق‌گویی و ستایش بی‌جای می‌برد.

شگفت‌انگیزتر این که امام(ع)، حق مردم در انتقاد به خود را نه تنها در شرایط عادی و طبیعی جامعه اسلامی مطرح می‌کند، بلکه در حساس‌ترین شرایط حکومت و در سخت‌ترین جنگ‌هایی که در زمان زمامداری او اتفاق افتاد، یعنی در بحبوحه جنگ صفین، مطرح کرده است.

امام علی(ع) ضمن یک سخنرانی هیجان‌انگیز، مطالبی درباره حقوق متقابل رهبر و مردم، نقش این حقوق در تداوم و یا سقوط دولت‌ها، و تأکید بر لزوم رعایت حقوق رهبر از سوی مردم، بیان کرد. یکی از یاران امام که از این سخنان، سخت‌هیجان زده شده بود، ضمن اظهار فرمانبرداری، به شیوه همه ستایشگران، به تفصیل از امام تمجید و تعریف کرد. امام علی(ع)، بی آن‌که تحت تأثیر مدآحی‌ها و ستایش‌های او قرار گیرد و یا حتی شرایط حساس موجود را مد نظر قرار دهد، فرمود:

... إِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَظُنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَ يُوَضِّعُ أَمْرَهُمْ عَلَى الْكِبَرِ، وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَلَالِي فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحَبُّ الْإِطْرَاءِ وَ اسْتِمَاعِ الثَّنَاءِ، وَ لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ، وَ لَوْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطًا لِلَّهِ سَبْحَانَهُ ...

... فلا تكلّموني بما تكلمّ به الجبارة، و لا تحفظّفوا مني بما يتحفظّ به عند اهل البادية، و لا تخالطوني بالمصانعة، و لا تطنّوا بي استثقالا في حقّ قيل لي، و لا التماس إعظام لنفسي، فإنه من استثقل الحقّ أن يقال له أو العدل أن يعرض عليه



در دیده مردم پارسا، زشت ترین خوی زمامداران این است که بخواهند مردم، آنان را دوستدار بزرگ منشی شمارند و کارهایشان را به حساب کبر و خودخواهی بگذارند؛ و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم و خواهان ستایش شنودن . سپاس خدای را که چنین نیستم و اگر ستایش خواه بودم، آن را به خاطر فروتنی در پیشگاه خدا وامی گذاردم .

پس به زبانی که با گردنکشان سخن می گویند، با من سخن مگویید؛ و چنان که از حاکمان تند خو کناره می جویند، از من کناره مجویید . برای من ظاهر سازی و خودنمایی نکنید؛ و بر من گمان مبرید که اگر حرف حقی بگویید، پذیرفتنش بر من سنگین و دشوار است؛ و خیال نکنید که من می خواهم که بزرگم شمارید؛ زیرا آن کسی که شنیدن سخن حق و یا نمایاندن عدل بر او سنگین آید، اجرای حق و عدل بر وی سنگین تر می نماید .

و سرانجام، از سخنان خود، چنین نتیجه می گیرد که :

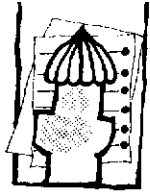
فلا تكفوا عن مقالة بحقّ أو مشورة بعدل، فإنّي لستُ في نفسي بفوق ان أخطئَ و لا آمن ذلك من فعلی إلا أن يكفی الله من نفسي ما هو املك به منی ... ۲۵

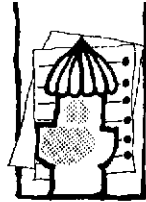
پس، از گفتن حق یا رایزنی در عدالت خودداری نکنید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر آن که خداوند مرا کفایت کند که از من بر آن تواناتر است .

امام علی (ع) در این کلام، تصریح می کند که اگر کفایت خدایی و حفظ و عصمت الهی برای او وجود نداشته باشد، خطا کردن وی نیز ممکن است و با این که از مصونیت الهی برخوردار است، از مردم می خواهد که شخصیت سیاسی و معنوی او مانع از انتقاد آنان نباشد؛ و تأکید می کند که اگر در حکومت او کاری را نادرست تشخیص دادند، حتماً به او تذکر دهند .

۲۴ . نهج البلاغه، خطبة ۲۱۶ .

۲۵ . همان جا .





به سخن دیگر، امام در پاسخ به آن ستایشگر، از یک سو، عادت زشت ثناگویی و مدّاحی از امرا و رجال سیاسی را در جامعه اسلامی قاطعانه محکوم می‌کند و از سوی دیگر، می‌خواهد روح انتقاد کردن و ژرف‌نگری در اعمال مسئولان نظام اسلامی را در مردم پرورش دهد، حتی اگر این مسئول در بالاترین سطح نظام (یعنی امام معصوم) باشد؛ و در عمل نیز پذیرش انتقاد را در مدیریت اسلامی رایج گرداند. البته این بدان معنا نیست که امام علی (ع) اجازه می‌داد تا مخالفان سیاسی از روش انتقاد پذیری او سوء استفاده کنند و به بهانه حق انتقاد، اساس حکومتش را متزلزل سازند.

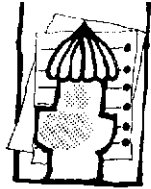
سیره علوی در برخورد با انتقادهای ویرانگر

سیره امام علی (ع) در برخورد با انتقادهایی که از سوی مخالفان سیاسی او مطرح می‌شد نیز بسیار قابل تأمل و آموزنده است. به دلیل شرایط خاص حکومت امام و پیدایش جریان‌های سیاسی گوناگون در برابر او، سندهای تاریخی فراوانی از برخوردهای آن بزرگوار با انتقادهای مخالفان در دست است که می‌تواند الگو و مبنایی برای برخورد با مخالفان سیاسی در نظام‌های اسلامی باشد.

ناکشین، قاسطین و مارقین، سه گروه عمده سیاسی مخالف امام علی (ع) در دوران حکومت کوتاه او بودند که به امام و روش حکومت او اعتراض داشتند و نارضایتی خود را به اشکال گوناگون، ابراز می‌کردند. سیره امام در برخورد با اعتراضات این سه جریان سیاسی، به خوبی نشان می‌دهد که اگر او به طور رسمی از مردم می‌خواهد انتقادهای خود را با صراحت بیان کنند، مقصودش هر گونه انتقاد نیست. مقصود آن نیست که افراد قدرت طلب و کینه توز و توطئه گر می‌توانند برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود، به بهانه آزادی بیان و قلم، هر آنچه می‌خواهند، بگویند و بنویسند و نظام اسلامی را تضعیف کنند و رهبری آن را زیر سؤال ببرند.

به طور کلی، شیوه برخورد امام با ناکشین، قاسطین و مارقین، متناسب با روشی بود که در ابراز انتقاد، بر می‌گزیدند. برای نمونه، نگاهی گذرا به انتقاد مارقین و برخورد امام با آنان می‌کنیم.





مارقین، خوارج و یا شُرَاع، نام گروهی از مخالفان سرسخت امام علی (ع) است که حرکت خود را علیه امام، با انتقاد به ماجرای «حکمین» در جنگ صفین آغاز کردند و به تدریج، به صورت یک حزب سیاسی و یک فرقه مذهبی با اصول عقاید خاص خود درآمدند.

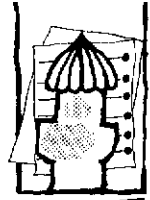
به طور اجمال، داستان حکمین، از این قرار بود که در جنگ صفین، در حالی که سپاه امام علی (ع) با پیروزی نهایی فاصله ای چندان نداشت، معاویه که خود را در آستانه شکست نهایی می دید، با مشورت عمرو بن عاص، دست به نیرنگ ماهرانه ای زد و دستور داد که قرآن ها را بر سر نیزه ها کنند و بگویند: ای مردم! ما اهل قبله و قرآنیم. بیا بیاید این کتاب را میان خود به داوری بگذاریم.

امام به سپاه خود دستور داد که حمله را قطع نکنند که این، حيله ای بیش نیست و معاویه و یارانش دشمن قرآن اند و اکنون، برای پیشگیری از شکست قطعی خود، به قرآن متوسل شده اند.

جمعی از مقدس نماهای نادان - که تعدادشان نیز در سپاه امام کم نبود - به یکدیگر اشاره کردند که: «علی چه می گوید؟ با قرآن بجنگیم؟! نه فقط نمی جنگیم، بلکه جنگ با قرآن، خود منکری است که باید با آن مبارزه کنیم!». بدین ترتیب و با این بهانه، از فرمان امام (ع) سر باز زدند و مانع از اجرای دستور ایشان شدند.

مالک اشتر با نیروهای تحت فرماندهی خود، در نزدیکی های قرارگاه فرماندهی معاویه به شدت مشغول نبرد بود و چیزی نمانده بود که قرارگاه دشمن را تصرف کند و جنگ، به سود سپاهیان امام، خاتمه یابد. خوارج، امام را تحت فشار قرار دادند که اگر جنگ را متوقف نکند، آنها از پشت، حمله خواهند کرد. اصرار امام بر ادامه جنگ نیز بی فایده بود. سرانجام، امام به مالک پیام داد که جنگ را متوقف و صحنه را ترک کند. مالک، جواب داد که اگر اجازه ادامه جنگ را فقط برای چند دقیقه دیگر، جنگ به نفع سپاهیان اسلام پایان می پذیرد و دشمن، نابود می گردد. مارقین، امام (ع) را تهدید به مرگ کردند. امام، بار دیگر برای مالک پیام داد که اگر می خواهی علی را زنده ببینی، بازگرد.





جنگ، متوقف شد تا قرآن را حاکم قرار دهند. اکنون باید دو نفر به نمایندگی از دو سپاه، بر اساس حکم قرآن، تکلیف جنگ را یکسره کنند. امام علی (ع) فرمود تا آنان نماینده خود را معین کنند. معاویه، عمرو بن عاص، سیاستمدار حرفه‌ای معروف را معین کرد. امام هم کسانی چون عبدالله بن عباس، مالک اشتر و یا افرادی را که در هوش و ذکاوت و تدبیر و سیاست همتای آنها باشند، پیشنهاد کرد؛ اما آن جمعیت نادان، ابو موسی اشعری را که فردی بی تدبیر بود و با امام (ع) میانه خوبی نداشت، انتخاب و بر نمایندگی او پافشاری کردند و امام را مجبور کردند تا ابو موسی را به مجلس حکمیت بفرستد.

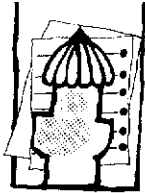
سرانجام، عمرو بن عاص، پس از چند ماه، ابو موسی را فریب داد و با این بهانه که برای رعایت مصلحت جامعه مسلمانان باید علی و معاویه، هر دو را از خلافت خلع کنیم، آن احمق را بر منبر فرستاد. ابو موسی، امام را از خلافت خلع کرد. عمرو بن عاص، بر منبر نشست و گفت: «سخنان ابو موسی را شنیدید که علی را از خلافت خلع کرد. من نیز او را از خلافت خلع می‌کنم و معاویه را به خلافت، نصب می‌نمایم!». مجلس بر هم خورد. مردم به ابو موسی حمله کردند و او به ناچار گریخت.

خوارج که این رسوایی را خود به بار آورده بودند، نزد امام آمدند و گفتند: «نفهمیدیم که تن به حکمیت دادیم. هم تو کافر شده‌ای و هم ما. ما توبه کردیم. تو هم توبه کن!»^{۲۶} امام در این جا در برابر خواسته آنان، با تمام توان، مقاومت کرد و زیر بار این اعتراف نرفت و در برابرشان ایستادگی کرد.

از این جا انتقاد شدید این گروه از امام آغاز شد. هرگاه موقعیتی پیش می‌آمد، بخصوص در مجامع عمومی، و حتی در حضور امام، از او انتقاد می‌کردند و به طور علنی علیه او شعار می‌دادند که: «لا حکم الا لله!».

بنابراین، انتقاد مارقین به امام علی (ع) از این جا آغاز شد که: چرا او در ماجرای حکمین، به خطای خود، اعتراف نکرده و از کفر، توبه نکرده است! این اعتراض، به تدریج، سبب مخالفت سیاسی و سپس موجب برخورد مسلحانه آنان با امام شد.





امام و منتقدان جاهل و متعصب

مسئله مهم در رفتار امام با مارقین، این است که امام، با این منتقدان جاهل و متعصب، چگونه برخورد کرد؟

برای رهنمود گرفتن از سیره عملی امام در برخورد با مارقین، به عنوان مقدمه، توجه به دو نکته ضروری است:

۱. تردیدی نیست که انتقاد مارقین به امام و اصرار آنان برای اعتراف گرفتن از آن حضرت در مورد خطایی که خودشان مرتکب آن شده بودند، گناهی بزرگ و آشکار است.

۲. چهره های مقدس و روحانی نمای مارقین، شعارهای فریبنده و هواداران فراوان آنان و سرانجام، فضای نامطلوب سیاسی جامعه در عصر حکومت امام(ع)، موانع مهمی بود که جلوگیری از انتقادات ویرانگر آنان را با مشکل مواجه می ساخت.

با این حال، امام علی(ع) در زمینه مبارزه تند تبلیغاتی علیه آنان، تا آن جا که مارقین دست به شمشیر نبرده بودند، فرصتی را از دست نداد؛ اما هنگامی که در برابر حکومت اسلامی مسلحانه ایستادند، همه آنان (بجز چند تن) را از دم شمشیر عدالت گذراند.

امام در مبارزه تبلیغاتی خود، این منتقدان سیاسی را به عنوان بدترین مردم معرفی می کرد:

ثُمَّ آتَمْتُ شِرَارُ النَّاسِ وَ مِنْ رَمَى بِهَ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَ ضَرَبَ بِهَ تِيهَهُ. ۲۷

پس شما بدترین مردمید و آلت دست شیطان، و موجب گمراهی این و آن.

روزی امام در کوفه در یک سخنرانی، داستان تأسف انگیز حکمین را برای مردم تعریف می کرد. یکی از حاضران برخاست و گفت: «یا امیرالمؤمنین! نخست ما را از تن دادن به حکمیت، نهی فرمودی؛ اما پس از آن پذیرفتی و بدان فرمان دادی. ما نفهمیدیم کدام یک از این دو روش جا بوده است؟». امام با شنیدن این سخن، از شدت تأسف، دست هایش را بر هم کوبید و فرمود:

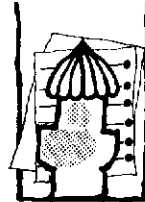
هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ. ۲۸

این، سزای کسی است که جانب دور اندیشی را نپاید.

۲۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۲۸. مصادر نهج البلاغه و اسانیده، سید عبدالزهراء الحسینی، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۶۸.





مقصود امام، سپاه خویش بود که فرمان او را نپذیرفتند و فریب معاویه را خوردند. اشعث بن قیس^{۲۹} که از مخالفان سیاسی امام بود، چنان پنداشت که امام، خود را می گوید. لذا فرصت را غنیمت شمرد و به عنوان اعتراض در پاسخ به امام، فریاد زد:

هذه عليك، لالك!^{۳۰}

این [پاسخ]، به زیان توست، نه به سود تو!

اشعث، با این سخن می خواست به حضار القا کند که باید امام را سرزنش کرد که حکمیت و داوری را پذیرفت، نه کسانی که او را وادار به پذیرش کردند. امام، با شنیدن زیاده گویی اشعث، نگاه تندی به او افکند و فرمود:

ما يُدريك ما عَلَىٰ مِمَّا لِي! عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ و لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ! حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ،
مَنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً و الْإِسْلَامُ أُخْرَى، فَمَا فَدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ
مِنْهُمَا مَالِكٌ و لَا عَسْبُكَ و إِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السِّيفَ و سَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ
لَحَرِيٍّ أَنْ يَمُقَّتَهُ الْأَقْرَبُ و لَا يَأْمَنُهُ الْأَبْعَدُ.^{۳۱}

تو چه می دانی که چه بر زیان من است و چه به سود من؟! نفرین خدا و نفرین کنندگان بر تو باد! دروغگوی دروغزاده!^{۳۲} منافق کافر زاده! تو یک بار در زمان کفر و یک بار در دوران حکومت اسلام به اسارت درآمدی، و در هر دو بار، نه مال تو برایت سودمند بود و نه تبارت کارساز. آری! آن که خویشاوندانش را گرفتار تیغ دشمن سازد و آنها را در کام مرگ برَد، سزاوار است که آشنا، کینه او به دل گیرد، و بیگانه، به او اطمینان نکند.

۲۹. وی از مخالفان و منافقان داخلی حکومت امام علی(ع) بود. او همراه خوارج، در بحبوحه جنگ صفین، حکمیت و حکم را بر امام علی(ع) تحمیل کرد و در قتل امام علی(ع) نقش داشت. دخترش امام حسن(ع) را مسموم کرد و پسرش در قتل امام حسین(ع) دخیل بود.

۳۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۹.

۳۱. همان جا.

۳۲. جمله «حائک بن حائک» به معنای: «جولا و جولازاده» و «منحرف و منحرف زاده» و «متکبر و متکبرزاده» و «دروغگو و دروغگوزاده» تفسیر شده است. ر.ک: شرح ابن ابی الحدید؛ مصادر نهج البلاغه؛ و ...

